www.irantarikh.com امیرحسین خنجی

جدال مذهبی ، و نابسامانی سیاسی درکشور

جنب و جوشی که برای بازگشت به دین در عهد اردشیر پاپکان و شاپور اول در ایران به راه افتاد، و آتشکده‌ها و مدارس دینی متعددی که درسراسر کشور به همت این دوپادشاه تأسیس شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان امور دینی و مبلغان آئین مزدایَسنی و اداره‌کنندگان آتشکده‌ها و مدارس پراکنده درکشور بود. این امر سبب شد که یک طبقهٔ نوین اجتماعی به سرپرستی دولت ساسانی در جامعه ظهور کند که پیش ازآن در تاریخ ایران سابقه نداشت. این طبقهٔ نوظهور در عین برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که به امر اردشیر و شاپور در اختیار آتشکده‌ها قرار گرفت، به فکر افتاد که با استفاده ازاین فرصت تاریخی قدرت خویش را درکشور تثبیت کند و راههای درآمد بیشتری را نیز بیابد. دومین راه درآمد برای این طبقه– علاوه بر درآمد موقوفات– نذورات و صدقات بود که مغان برای حصول آنها چاره‌هائی یافتند و مردم ساده‌اندیش را برآن داشتند که بعناوین گوناگون بخشهائی از درآمدهایشان را با طیب خاطر به آتشکده– و در حقیقت به مغان– بپردازند. مغان با شگردهای خاصی که مخصوص رهبران دینیِ همهٔ ادیان تاریخ برای بهره‌کشی از توده‌های عامی است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را وامیداشت برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بیگاه مبالغی را تحت نام کفاره‌های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به آتشکده تقدیم دارند. کمتر از یک قرن پس از اردشیر پاپکان طبقهٔ نوظهور مغان با قدرت بسیار زیاد و بسیار مرفه و پردرآمد و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق‌العاده درکشور شکل گرفت که حالت یک دولت دردولت را داشت و در موازات خاندان حکومتگر ساسانی سرنوشت جامعه را به دست گرفت.

تأثیری که مغان بر روح جوامع ایرانی داشتند قدرت قابل توجهی را برایشان فراهم آورد و آنان را برآن داشت که دراندیشهٔ شرکت درسلطهٔ سیاسی بیفتند، و در ادامهٔ این تلاش درمراکز قدرت اعم از دربار و مراکز محلی نفوذی فوق‌العاده کسب کردند. چنانکه قبلا گفته شد شرکت مغان درحاکمیت از زمان اردشیر آغاز شد و دیدیم که مشاور عالی اردشیر یک هیربد بود و سپس مغان کشور برسر شاپور اول تاج نهادند. از این نظر سازمان و تشکیلات مغان از اوان روی کارآمدن اردشیر پاپکان

درکشور پیریزی شد و با حمایت دربار تثبیت گردید. با روی کار آمدن کرتیر امتیازات این طبقه به بیشترین حد رسید؛ و چنانکه کرتیر در سنگنبشته‌اش تصریح میکند، اقدامات او همه‌گونه رفاه وقدرت را برای مغان به ارمغان آورد و راههای درآمدهای سرشاری را بر رویشان گشود.

با وجود تلاشی که اردشیر پاپکان برای وحدت بخشیدن به عقائد مذهبی مؤمنین مَزدایَسنا و ایجاد دین رسمی درکشور انجام داد، پس از او مذاهب کهن مزدایَسنی با شکلهای گوناگون خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه ازکشور یکی از مذاهب مزدایَسنی بر افکار مردم تسلط داشت. ازآنجاکه رهبران مذهبی بحکم ماهیت خاص تاریخی‌شان همیشه انحصارگرا بوده‌اند، هر بخش از مغان در اواخر عهد شاپور اول درصدد برآمد که عقائد مذهبی خود را تحت نام دین اصیل درکشور گسترش دهند. تجلی این تلاش در فعالیت برای نشر آئین مزدایَسنی با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چونکه مغانِ هرکدام ازمراکز قدرت از مذهب مخصوص مردم آن نقطه ازکشور حمایت میکردند و درصدد تبلیغ وگسترش آن مذهب بودند،[1] درنتیجهٔ آن نوعی رودرروئی مذهبی مغانِ حوزه‌های گوناگون فقاهتی پدید آمد که بر افکار حکومتگران محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان جوامع مَزدایَسنا دامن زد. از نوشتهٔ کرتیر چنین برمیآید که این امر تصفیه‌هائی نیز دربر داشته که درزمان بهرام دوم به صورتی خشن توسط کرتیر صورت پذیرفته است. ازآنجا که فرزندان شاپور اول هرکدام در بخشی ازکشور حکومت میکردند، هر یک ازآنها به نوبهٔ خود تحت تأثیر مغانِ مذهب منطقهٔ خویش قرار گرفت و اختلافات مذهبی به درون خاندان سلطنت کشانده شد. پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او دولت را در راه نابسامانی سیاسی سوق داد که سالها ادامه یافت وکشور و دولت را در معرض خطر جدی قرارداد. سپهدارانِ رقیب و همچنین رهبران مذاهب مختلف مزدایَسنی درکشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه‌شان به اختلافاتْ دامن میزدند و به طرف یک مسیر آشتی‌ناپذیر و خطرناک پیش میرفتند.

کرتیر که در این زمان ریاست دستگاه دینی کشور را در دست داشت، یک فقیه انحصارگرا بود که برنامه‌اش را نشر آئین مغان آذربایجان بنا بر همان برداشتی که خودش از تعالیم زرتشت داشت قرار داده بود. او درکتیبه‌اش که بالاتر از آن نام بردیم، کارهائی که برای دین خدائی خودش انجام

۱- توضیح این نکته ضرورت دارد که رابطهٔ مذهب با دین، رابطهٔ جزء با کل است. در درون هرکدام از دینها چندین مذهب شکل گرفته است، که هرکدام خودش را اصل دین، و مذهبهای دیگر را انحراف از دین تلقی میکند. این امر در دین اسلام نیز اتفاق افتاده و چندین مذهب به وجود آمده‌اند که هرکدام مدعی است که او اصل اسلام و بقیه انحراف از اسلام هستند. اختلاف فاحش مذاهب اسلامی زمانی اشکار میشود که ما سه مذهب بزرگ سنی، شیعه و خوارج را درکنار یکدیگر قرار دهیم. بسیاری از نویسندگان ما به جای «دین» درنوشته‌هایشان کلمهٔ مذهب به‌کار میبرند و مثلا «مذهب اسلام» و «مذهب مسیحی» مینویسند، که البته غلط است، و باید هرکدام از دین و مذهب را درجای خودش به‌کار برد.

داده بوده را برمیشمارد و با افتخار تصریح میکند که آتشکده‌های بسیاری برپا داشته وگروههای بسیاری از مغان را به خدمت آنها گماشته است تا دین خدائی را نشر دهند. او همچنین برخود میبالد که نکاح محارم را در کشور مرسوم کرده، وکسانی که دین وآئین درستی نداشته‌اند را به زور و اجبار به مذهب درست درآورده است. کرتیر در این کتیبه نه تنها از ستیزه با مذاهب زرتشتی بلکه از سرکوب یهودان و شمن‌ها و برهمنان نیز خبر میدهد، که همه نشانهٔ تعصب خشک و بیرحمانهٔ یک فقیه بلندپایه و اقتدارگرا و بی‌گذشت و خشن و خودمحور است.

در اثر سیاستهای سرکوبگرانهٔ این مؤبد، دولت بهرام اول که مورد حمایت او بود نیز نتوانست دوام چندانی بیاورد، و در سال ۲۷۶ بهرام طی توطئه‌ئی از میان برداشته شد و فرزند جوانسالش با لقب **بهرام دوم** برجایش نشست. از آن پس کرتیر کوشید که با سیاست مشتهای آهنین به جنگ مخالفان برخیزد؛ و چون میپنداشت که پیروان مانی در ایجاد نا آرامیها و نارضایتیها دست دارند آنها را به شدت تحت تعقیب قرار داد و بیرحمانه قلع و قمع کرد. او سرکوب مانویان را درسنگنبشته‌اش یادآوری کرده و گفته است که آنها که پیرو دیو بودند به دست من و از ترس من ازگمراهی بیرون آمده به دین راستین برگشته‌اند. طبیعی بود که اقتدارگرائی کرتیر موجب شود که او و همهٔ مخالفان مذهبیش را با انگ مانویت مورد تعقیب و آزار قرار دهد. این شیوه‌ئی است که همهٔ رهبران اقتدارگرای دینی در طول تاریخ و جغرافیا درپیش میگیرند، و برای مبارزه با مخالفان سیاسی‌شان یک دشمن فرضی میتراشند و با حربهٔ مبارزه با دشمنان دین به جنگ مخالفان سیاسی‌شان میروند. تنها نتیجه‌ئی که از چنین سیاستی برمیآید تشتت و تفرقه در میان مردم کشور خواهد بود، که به سبب واکنش حوزه‌های مذهبی پدید خواهد آمد و اختلافات مذهبی را دامن خواهد زد و بر تشتت خواهد افزود، و دولت را تضعیف خواهد کرد. تفرقهٔ مذهبی که در عهد کرتیر پدید آمد سبب شد که در هرکدام از حوزه‌های مذهبی مزدایَسنی از یکی از افراد خاندان ساسانی حمایت شود و کشور در آستانهٔ جنگ داخلی قرار گیرد.

به‌دنبال اوجگیری نارضایتیها هرمز سیگانشاه- حاکم سیستان و برادر بهرام دوم- سر به شورش برداشت، و نرسی فرزند شاپور نیز که در عهد شاپور حکومت ارمنستان را دردست داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دستیابی به تخت و تاج بود و بعدتر از منصبش کنار زده شده بود، برضد دربار شورید. بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به پسر خویش- این نیز بهرام- سپرد؛ ولی روشهای غلط کرتیر مانع ازآن بود که امنیت به کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت.

سیاستهای متعصبانهٔ کرتیر و پیامدهای ناگوارآن که آشوب سیاسی درکشور بود، جنگهای ایران و روم را نیز دوباره به راه انداخت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر پیشامدی که در ایران

اتفاق می‌افتاد استفاده کرده مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار دهند، در ارمنستان دست به توطئه‌هائی زده مردم ارمنستان را برضد خسرو- شاه ارمنستان از خاندان حکومتگر سنتی آن کشور- به شورش درآوردند. قیصر کاروس به بهانهٔ حمایت از شورشیان به ارمنستان لشکر کشید و بعد از تصرف ارمنستان به درون میانرودان پیشروی کرده تا پشت دروازه‌های تیسپون جلو رفت. دولت که گرفتار مشکلات مغان‌ساخته بود و توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، مجبور شد به قیصر پیشنهاد صلح دهد، و طبق قرارداد صلح خفت‌باری که در سال **۲۸۳** منعقد گردید ارمنستان و آمُد و حران و نصیبین به دولت روم واگذار شد.[۱]

بهرام دوم که از حمایت کاملِ کرتیر برخوردار بود، درمیان آشوبها و اختلافات مذهبی مدت **۱۶** سال سلطنت کرد و درسال **۲۹۲** درگذشت و پسرش بهرام سیگانشاه با لقب **بهرام سوم** به جایش نشست. بهرام سوم با رقابتهای همه‌جانبه‌ئی مواجه شد و چهار ماه بعد **نرسی** فرزند شاپور اول اورنگ سلطنت را از زیر پایش بیرون کشید. این نرسی که از حمایت مغانِ مذهب ناهیدی برخوردار بود، از مدتها پیشتر بطور مرتب درصدد دستیابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله مدتی هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود. بهرام پس از شکست از نرسی به خراسان گریخت و از سکه‌هائی که ازاو برجا مانده است چنین برمیآید که مدتی دیگر باز برناحیه‌ئی از خراسان یا سیستان حکومت میرانده و از دربار ایران مستقل بوده است.

سهمی که مغان و اختلافات مذهبی‌شان در این جنگهای داخلی داشتند را میتوان در نقشی که نرسی از خود در نقش رستم بر جای نهاده است مشاهده کرد. در این نقش، نرسی نگین خسروی را - برخلاف سنت اردشیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی- از دست فره‌وشی یک بانو که تجلی **بیدخت اناهیتا** است دریافت میدارد؛ و این نشانگر آنست که او با حمایت آن بخش از مغان که مبلغ مذهب ناهیدی بوده‌اند به قدرت دست یافته بوده است، و حتما در زمان او مغانِ این مذهب دست به فعالیتهائی برای تسلط بخشیدن به مذهب خویش زده باشند و به نوبهٔ خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند.

نرسی نیز با ستیز برادر و عموزادگانش روبرو بود و دربار در زمان او به نهایت ضعف رسید. او در سال **۳۰۱** مجبور به کناره‌گیری شد و پسرش **هرمز** بجایش نشست. هرمز درسال **۳۰۹** هنگام صید در بیابانهای حیره کشته شد و چنین شایع گردید که عربها اورا به قتل رسانده‌اند. **آذرنرسی** پسر هرمز دوم که جانشین او شده بود پس از چند ماه ترور شد و در این هنگام سراسر کشور در آشوب و ناامنی

۱- جالب است بدانیم که اینها همان سرزمینهائی است که بعدها پس از روی کار آمدن قزلباشان صفوی، در قرن ۱۶ مسیحی به دولت عثمانی واگذار شد و برای همیشه از ایران جدا ماند. در اینجا نیز آنچه سبب جدا شدن این بخش از ایران از دامن کشور بود، سیاست مذهبی قزلباشان بود که کشور را به نهایت ضعف رساند.

فرو رفت، و شخصیتی وجود نداشت که پا به میدان نهد و ایران را ازخطر رقابت اقتدارگرایان برهاند. بخشی ازغربِ کشور (ارمنستان و آمد و حران و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزها را خطر روم به شدت تهدید میکرد. پس از آذرنرسی مغان و سپهداران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف بودند که نتوانستند برسر تعیین یک پادشاه اتفاق نظر حاصل کنند؛ و این بلائی بود که اختلافات مذهبی برای کشور به ارمغان آورده بود. کرتیر که دیگر بسیار پیر شده بود در این میان درگذشت، و یک مؤبد باتدبیر به نام **آتورپاد مهراسپند** ریاست دستگاه دینی کشور را به دست گرفت.

خطراتی که از همه سوکشور را احاطه کرده بود، نه تنها موجودیت کشور بلکه امتیازات و حتی موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان عظیم بود که برای همگان محسوس گردید و همه را به فکر یافتن راه چارهٔی برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی که خودشان درست کرده بودند افکند. سر انجام باتدبیر شایستهٔی که آتورپاد مهراسپند اندیشید، مغان و سپهداران برآن شدند که به نوعی توافق و هماهنگی در تصمیمگیری در ادارهٔ کشور دست یابند. از آنجا که در آن هنگام هرکدام از مدعیان سلطنت به یکی از جناح‌های مذهبی وابسته بود، رجال دینی وکشوری و لشکری که خود درگیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند یک نفر را بعنوان شاهنشاه تعیین کنند. به ناچار توافق بر این رفت که کشور را یک شورای متشکل از سپهداران و مغان اداره کند. به دنبال این هماهنگی سیاسی یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدانِ طراز اول و سپهداران تشکیل شد که بنظر میرسد ریاست آنرا آتورپاد مهراسپند برعهده داشت. در این شورا تصمیم گرفته شد که جنینی که در شکم یکی از زنان هرمز دوم بود را شاه بخوانند (سال ۳۱۰ م). روزی که این جنین پسر به دنیا آمد ویرا **شاهپور** خواندند و پادشاه ایران نامیدند و خود به سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند. فاصلهٔ میان مرگ شاپور اول تا تشکیل شورای سلطنت (قریب ۳۸ سال) دوران بی‌ثباتی سیاسی درکشور بود، که عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقاهتی در ایران» دانست.

قیصران روم که از قرن اول مسیحی همواره درآرزوی دست‌اندازی بر میانرودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانهٔی بودند و در رؤیاهایشان خودشان را میراثداران اسکندر میدیدند، در این دوران که ایران گرفتار توطئه‌های مغان اقتدارگرا و سلطنتخواهان خاندان ساسانی بود در کشورشان با مشکلاتی دست وگریبان بودند، و از بخت بلند ایران یک قیصر نیرومند که بتواند به این رؤیا جامهٔ عمل بپوشاند برسر کار نیامد. در این مدت قرارداد صلحی که درزمان بهرام دوم بین ایران و روم منعقد شده بود همچنان به قوت خود باقی بود و ارمنستان و بخشهائی از شرق آسیای صغیر و جزیرهٔ فرات همچنان در دست رومیان باقی ماند.

ضعف دولت ایران قبائل عرب را تشویق میکرد که به درون عراق در نواحی فرات جنوبی کوچ کنند. مهاجرت قبائل عرب به درون عراق در اواخر دوران پارتیان توسط رومیانی که بخشهائی از نواحی فرات را در اشغال داشتند تشویق میشد. بیابانهای ماورای فرات جنوبی از همان زمان جولانگاه قبائل عرب شد. این مهاجرتها میتوانست مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آنکه هردو بت‌پرست بودند و با آئینهای توحیدی، بویژه با دین مزدایَسنی خصومت میورزیدند. در همین فاصلهٔ زمانی بسیاری از تیره‌های قبائل **بنی‌بکر** در شمال شرق عربستان و نزدیکیهای مرزهای عراق اسکان یافتند و برای آبادیها دردسرهائی به وجود آوردند. دربار ایران که دوران ضعف را میگذراند قدرت نداشت که این اعراب را از منطقه براند. هرمز دوم با ارتش کمتوانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبائل مهاجم و غارتگر را که آبادیهای جنوب عراق را ویران میکردند وکشتزارها را نابود میساختند و رعب و وحشت درمنطقه ایجاد کرده بودند عقب بزنند، لیکن موفقیتی حاصل نکرد؛ و نواحی فرات جنوبی همچنان درمعرض تاخت و تاز قبائل نیمه‌وحشی عرب بود. این اوضاع پس از هرمز دوم نیز همچنان سالها ادامه یافت، تا آنکه شاپور دوم به سن بلوغ رسید و- چنانکه پائینتر خواهیم دید- عربان را سرکوب کرد.

تدوین فقه رسمی در ایران

چونکه نشر و پاسداری آئین مزدایَسنی سرلوحۀ برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیرشده و مورد اتفاق همگان برای ایدئولوژی رسمی تهیه شود تا اختلافات مذهبی از میان برود. در **دینکرد** آمده است که پادشاه وظیفه دارد که دین بهی را حفظ و تقویت کند، نسبت به ملت به عدل و مهربانی رفتارکند، وسائل امنیت وآسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند.

قبلا یادآور شدیم که **مؤبد تنسر** به دستور اردشیر پاپکان نسخه‌های پراکنده از جزوه‌های اوستا را از نقاط مختلف کشور جمع‌آوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخۀ رسمی تهیه نمود. از روی این نسخه چندین نسخه تحریر و به مراکز دینی مهم همچون **شیز** و **استخر** و احتمالا مراکز دینی خراسان و خوارزم و طبرستان فرستاده شد. در دوران شاپوراول و جانشینانش تا حوالی ربع اول قرن چهارم میلادی، این نسخه‌ها اساس کار مؤبدان و هیربدان زرتشتی بود.

نسخۀ تنسر به چندین لحاظ برای برقراری یک ایدئولوژی همه‌گیر کارآئی نداشت؛ مهمترین علت این امر تأویل‌بردار بودن زبان اوستا بود که به هر مؤبدی امکان میداد بنا برعقائد و برداشتهای خود هرکدام از متون اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیرهایش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف‌شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای عموم مناطق کشور قابل فهم نبود، و هرکدام از رهبران مذاهب ایرانی بنا به سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج درمنطقۀ خودش آنرا تفسیر و تأویل میکرد.[1] به علاوه چونکه رهبران دینی بحکم ماهیت طبقاتی‌شان اقتدارگرا و انحصارطلب بودند، هرکدام ازمراکز مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن به مذهب خویش و زدودن مذاهب دیگر بود، و درنتیجه در راه تسلط‌دادن به مذهب خودش درکشور تلاش میکرد، و در اینراه تألیفات دیگری نیز

۱- موضوع اختلاف مذهبی درزمان اردشیر پاپکان نیز پیش آمد و سبب بروز اختلاف نظرهائی میان مؤبدان طبرستان با اردشیر شد، که جلوه‌ئی ازآن در سند معروف به نامۀ تنسر بازتاب یافته است.

برنسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی تعالیم مذهبی آذرپرستان، ناهیدپرستان، و مهرپرستان بود، و به آنها رنگ تعالیم زرتشت داده شده بود. امتیازاتی که سلطهٔ دینی برای مؤبدان به ارمغان می‌آورد، مغان را درتمام مراکز مذهبی دربرابر یکدیگر به صف‌آرائی واداشته بود. این صف‌آرائی به نوبهٔ خود به درون دربار راه یافته بود، و چنانکه گفته شد، آشفتگی سیاسی را به دنبال آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود به جستجوی راه چاره برای پایان دادن به اختلافات مذهبی و بالمآل، اختلافات سیاسی افتاد، و به دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظرات بسیار به این نتیجه رسید که رهبران مذهبی ایران باید برسر یک دین همه‌گیر اتفاق نظر پیداکنند و ستیزه‌های مذهبی ایران‌ستیز را کنار نهند، و دست به هم داده از امتیازاتی که دارند دربرابر اطماع بیگانگان دفاع کنند. تردیدی نیست که مغان در این شورا سهم شیر را به خود اختصاص داده بودند و با تأثیری که بر روحیهٔ بزرگان ساسانی داشتند قادر بودند که آنانرا به میل خود کنترل کنند. اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم در میان روحانیون مذاهب مختلف حاصل شده بود، در تدوین و تفسیر نوین اوستا تجلی یافت. آتورپاد مهراسپند در مقام ریاست عالیهٔ دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان که تسلط مذهب مغان درآن پایدار گردد را تدوین کند. وی از حوادث تأسف‌بار سالهای گذشته آموخته بود که در کشور پهناوری چون ایران باید همهٔ مذاهب ایرانی به نوعی وحدت برسند و یک دین همگانی که همهٔ مذاهب را در یک بوته گرد آورد درکشور شکل بگیرد. شاید اتخاذ لقب آتورپاد مهراسپند، که نشانگر تجمع دو مذهب برتر کشور– آذرپرستی و مهرپرستی– در او میبود، از روی تعمدی و نظر به هدف خاصی از طرف او به عمل آمده باشد، و او میخواسته است که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و رهبری دینی خویشتن را تثبیت سازد و به هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد– یعنی هدف تسلط بخشیدن به مذهب مغان آذربایجان– دست یابد.

برخی از تاریخ‌نگاران پنداشته‌اند که آتورپاد مهراسپند همان کرتیر بوده و هردونام متعلق به یک شخصیت است. ولی این پندار نمیتواند درست باشد، زیرا کرتیر در عهد شاپور اول سالها مؤبدان مؤبد ایران بوده، و اگر فرض را بر این بگیریم که وی در حوالی سال ۲۵۰م به این منصب رسیده بوده، و در آن هنگام حد ۳۵ سال داشته، میبایست زمانی که موضوع وحدت دینی و تدوین اوستا پیش آمد (بعد از سال ۳۱۱)، او به مرز ۱۰۰ سالگی رسیده باشد. ازاین گذشته آن تعصب خشک و اعلان‌شده‌ئی که ما درسنگنبشتهٔ کرتیر مشاهده میکنیم اصلا در رفتار آتورپاد مهراسپند به چشم نمیخورد. اگر کسی بگوید که شاید کرتیر پس از سالها تجربهٔ تعصب کور به نوعی قبول مذاهب غیرخودی رسیده باشد نیز منطقی نیست؛ زیرا با خصوصیاتی که ما در علمای دینی سراغ داریم میدانیم که هر عالم دینی چنان در

دایرهٔ محدود مطالعهٔ مذهبی دور میزند که هرچه زمان بگذرد بیشتر بر حقانیت مذهب خودی و ناحق بودن مذاهب غیر خودی یقین می‌یابد و در نتیجه همراه گذشت زمان بر تعصباتش افزوده میگردد. دلیل دیگر اینکه آتورپاد مهراسپند شخصیتی سوای کرتیر بوده است تظاهر آشکار کرتیر در سنگنبشته‌اش به علاقه به قدرت است. وی در این سنگنبشته چندین جا ازمقام بلندش برخود میبالد و ارزشش را نه در دینداریش بلکه در مقام و منصبش میداند. ولی آتورپاد مهراسپند را شخصیتی می‌یابیم که بخاطر عقیده‌اش حاضر است ازجانش مایه بگذارد و– بنا به نوشتهٔ ارداویراج– از ریخته شدن سرب مذاب بر شکم خویش استقبال میکند. بدون تردید، کرتیر پیش از تولد شاپور دوم از دنیا رفته بوده و آتورپاد مهراسپند شخصیتی سوای کرتیر بوده، و درمقایسه با او یک شخصیت نسبتا آزاداندیش و فوق‌العاده باتدبیر بوده، که نه در اندیشهٔ حفظ قدرت برتر خویش بلکه درصدد نجات ملت بوده است.

آتورپاد مهراسپند با توافق همهٔ مؤبدانِ بلندپایه یک مجلس خبرگان دین زرتشت تشکیل داد که شماری از بلندپایه‌ترین مؤبدان عضو آن بودند. مأموریت این مجلس تفسیر اوستا و تهیهٔ نسخهٔ مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به یک عبارت میتوان گفت که مأموریت این مجلسْ تهیهٔ تفسیری از اوستا بود که مذاهب مزدایَسنی را وحدت بخشد و اختلافات مذهبی را ازبین ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند. این یک کار بسیار دشوار و خطرناک بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای مغان وجود نداشت و میبایست به هر قیمتی شده باشد انجام میگرفت تا اختلافات مذهبی موجود از میان میرفت.

کار تفسیر اوستا وقت زیادی گرفت و اعضای هیئت نامبرده سالها روی این امر مهم کار کردند. این امر چنان دشوار بود که مؤبدان گاه با یک بن‌بست خلاص نیافتنی مواجه میشدند. هرکدام از مؤبدانِ مذاهب مختلف، از آذرپرستان گرفته تا ناهیدی و مهری، برآن بودند که تعالیم مذهب خودشان را بعنوان تعالیم دین مَزدایَسنا در اوستا جای بدهند. بسیاری از عقائدی که برخی از مؤبدانِ پاره‌ئی از مذاهب ارائه میکردند برای برخی دیگر قابل قبول نبود و برسر اینها جدالهای لفظی تندی برپا میشد. برخی از متون مذهبی یا تفسیرها چنان بود که نمیتوانست مورد اتفاق قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حل، استمداد از خدای بزرگ بود، و بنظر میرسید که می‌بایست شخص زرتشت حاضر آید و دربارهٔ ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آنکه این موضوع را به ذهنمان نزدیکتر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آنرا حل کند و مقرر دارد که شیعه درست میگوید یا سنی. نه قرآن و نه هیچکدام ازمتون دینی که دردست شیعه و سنی هست نمیتوانند در این راه کمکی برای ازمیان برداشتن اختلافات مذهبی شیعه و

سنی به عمل آورند؛ زیرا قرآن تأویل‌بردار است و میتوان آنرا از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمّالٌ ذو وُجوهٍ)؛ هرکدام از شیعیان و سنی‌ها قرآن را به تناسبِ عقاید مذهبیِ خودشان تأویل میکنند. برسر اساسی‌ترین اصل اسلامی که نمازخواندن است، اختلاف از همه عمیقتر است. هرکدام از شیعه و سنی به تنها آیه‌ئی که در قرآن در بارهٔ نحوهٔ وضو گرفتن هست استناد میجویند، ولی هرکدامشان به نحوی وضو میگیرند که برای دیگری نادرست و باطل به شمار میرود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نماز هرکدام بنظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچکدام از دوطرف نمیتوانند پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند؛ و به همین سبب مساجد شیعه ازمساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به ضرورتی در یک مسجد گرد آیند این گردهم‌آئی یک حادثهٔ مصلحتی است، وچون امامت هیچکدام از امامان جماعت این دومذهب برای پیروان مذهب دیگر جائز نیست، هرکدام از دوطرف که پشت سر دیگری نماز بخواند باید نمازش را قضا کند. این از آنرو است که وقتی پیشنماز وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنانکه گفتیم، وضوی هرکدام از سنی و شیعه بنظر طرف دیگر باطل به شمار میآید. همهٔ مصلحان دینی که در دوقرن اخیر میخواسته‌اند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی به وجود آورند ناموفق مانده‌اند. زیرا مصلحان سنی میگفته‌اند شیعه باید به نفع آرای سنیان از پاره‌ئی از عقائدشان دست بکشند، و مصلحان شیعه نیز میخواسته‌اند که سنی‌ها شیعه شوند تا اختلاف‌ها از میان برود؛ ولی هیچکدام از دوطرف حاضر نمیشده‌اند و نمیتوانسته‌اند به خاطر دستیابی به وحدت از موارد اختلاف‌انگیزی که وجود دارد دست بکشند. همهٔ حوزه‌های فقهی کنونی در کشورهای اسلامی سخن از شعبه‌شعبه شدن اسلام میزنند و هرکدام با یقین به درستی مذهب خودش این عقیده را ابراز میدارد که مذهب او تنها مذهب «برحق» و مذاهب دیگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات یابد باید از همان مذهبی پیروی کند که او ازآن پیروی میکند. علت اصلی این تعصب آنست که هرکدام از حوزه‌های فقاهتی در هرکدام ازمذاهب اسلامی با مطلق قرار دادن این اعتقاد که اسلام یعنی مذهب او و مذهب او یعنی اسلام، غرق در مطالعهٔ متون مذهبی خویش است وکمتر به مطالعهٔ عمیق متون مذاهب دیگر میپردازد و درنتیجه هرکدام از حوزه‌های مذهبی از مذاهب دیگر اطلاعات اندکی دارد، و به خودش حق میدهد که باور داشته باشد که مذاهب دیگر چون انحرافی‌اند درخور مطالعهٔ عمیق نیستند، و بهتر آن است که پیروانشان دست ازآنها بردارند و به راه درست بازآیند و مسلمانان خوبی شوند. اگر هم گاه کسی ازفقهای این دومذهب درصدد مطالعه درمتون فقهی مذهب دیگر برآید هدفش یافتن مواردی در این متون است که بتواند با توسل به آن بطلان آن مذهب را به اثبات برساند. تلقینهائی که رهبرانِ هرکدام از مذاهب به خودشان میکنند مزید برعلت میشود و

اختلافات مذهبی همچنان ادامه می‌یابد. زمانی به پیشنهاد جامع الازهر و شیخ شلتوت- رئیس وقتِ الازهر- موضوع تلاش برای نزدیک شدن مذاهب اسلامی به میان کشیده شد و مرکزی نیز به نام **دارالتقریب** (مرکزِ نزدیک‌سازی) ایجاد شد تا در راه نزدیک کردن حوزه‌های فقاهتی مذاهب شیعه و سنی تلاش کند. ولی چون هرکدام از فقهائی که در این مرکز شرکت میکردند علاقه داشتند که دیگران از پاره‌هائی از عقائدشان دست بکشند و پاره‌هائی ازعقائد مذهب اورا قبول کنند، این تلاش به جائی نرسید و اختلافات مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت. عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ٤١٥ خ) در کتاب معروفش **الفَرقُ بینَ‌الفِرَق** پس ازآنکه همهٔ مذاهب اسلامی (٧٢ مذهب جز مذهب سنی اشعری که به گفتهٔ او هفتاد و سومی است) را با دلائل و براهین میکوبد و ثابت میکند که همه برباطلند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بیان اوصاف فرقهٔ ناجیه» با دلائل و براهین ثابت میکند که مذهب سنت و جماعتْ تنها مذهب ناجیه است و هر مسلمانی باید این مذهب را بگیرد و از مذاهب دیگر دست بشوید. به اینگونه چند قرن پس ازاو یک فقیه دیگر عرب کتابی به نام **اِحقاقُ الحق** مینویسد و با دلائل و براهین واضح اثبات میکند که تنها فرقهٔ ناجیه پیروان مذهب اهل بیت (شیعیان دوازده امامی) هستند و دیگران همه برباطلند. امروز «وهابی»ها «شیعه»ها را تکفیر میکنند، و «شیعه»ها «وهابی»ها را، و هردو برای خودشان دلائل و براهین واضح ازقرآن و حدیث پیامبر دراثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. پیروان مذهب «سَلَفی» (حنبلی‌ها) همهٔ مسلمانان را برخطا میشمارند و خودشان را برحق. «سپاهِ صحابه» که مرکز آن پاکستان است و جدیدترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب وهابی به شمار میرود، سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همهٔ تلاشش برآنست که شیعیان را از تشیع بازداشته به مذهب خودش درآورد و- بخیال خودش- مسلمان کند، و به همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور میکند. شبیه سپاه صحابه در ایران نیز جماعتی زیرزمینی وجود دارد که شیعهٔ سنی‌ستیز است و به همهٔ سنی‌ها انگِ «ناصبی» (دشمن علی و دوست معاویه) میزند؛ و چنانکه میدانیم درزمان ما دهها رهبر مذهبی سنی توسط جوخهٔ ترور مخفی این گروه ضدسنی به اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا دیگر علمای مذهبی سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همهٔ سنیان ایران- بخیال اینها- «انحراف و سنیگری» را رها کرده مسلمان و شیعه شوند تا به رستگاری برسند. طالبانِ افغانستان که سنیانِ وهابی‌اند با شیعیان سر ستیز دارند، و متقابلا فقهای شیعه در ایران آنها را تکفیر میکنند و درخور نابودی میدانند. همچنان میتوان مثالهای بسیار زیادی دربارهٔ مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متنازع در اسلام به دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی نیز در حد تکفیر متقابل است. اختلاف مذهبی در جوامع مسلمان از قرن سوم هجری آغاز شده است و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات

روحانیت تعصبگرای این مذاهب و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت. امروز اگر ما بخواهیم با توجه به گروهبندی فرقه‌ها و مذاهب موجود مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیمبندی کنیم، به سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعهٔ اثناعشری؛ دیگر اسلام شیعهٔ اسماعیلی؛ سوم اسلام سنیِ سلفی. هیچکدام از این سه اسلام با دو اسلامِ دیگر سر سازگاری ندارد و نخواهد داشت و هرکدام درآرزوی از میان رفتن اسلامهای دیگر و همه‌گیر شدن اسلام خودش نشسته است. لیکن هرکدام از این «اسلام»ها هم دردرون خودشان به فرقه‌ها و نحله‌هائی تقسیم میشوند و در درون خودشان نیز منازعات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچگاه از میان نخواهد رفت. هرکدام از اینها متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر وآرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به آنها استناد میجویند و حقانیت خویش و بطلان دیگران را به اثبات میرسانند، و این متون چنان است که شکاف میان آنها را بحدی عمیق کرده است که هیچگاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آنکه شخصیت پرقدرتی همچون آتورپاد مهراسپند در خاورمیانه ظهور کند و به زور سرب مذاب و به نیروی تدبیر شخصیتی همچون ارداویراج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله ازتاریخ بشری نشدنی است.

از این حاشیه‌نویسی پوزش میخواهم و به موضوع اصلی برمیگردم. آتورپاد مهراسپند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤبد را که همه تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل موضوعات اختلاف‌انگیز به درگاه باریتعالی دعا کند و از خدا استمداد جوید که راه درست را در برابر همگان بگذارد. بدین منظور، هیئت تدوین اوستا ۷ مغ برجسته را ازمیان خودشان انتخاب کردند، و این هفت تن ۳ تن را از میان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر شناخته میشد و همگان در طهارت و خلوص او اتفاق نظر داشتند به عنوان داور نهائی تعیین گردید. این مرد **مؤبد ارداویراج** بود.[۱] ارداویراج از مغانی بود که بنظر میرسد در کشور معروف بوده که مستجاب الدعوه است ودعایش قبول میشود. اینرا ازآنجا میگویم که بخش اعظم فقهای عضو هیئت تدوین اوستا به صلاحیت او اعتراف داشتند و به توافق رسیدند که راجع به مسائل مورد اختلاف و حل‌ناشدنی هر الهامی به او برسد مقبول خواهد بود. ارداویراج به اعتکاف نشست و فقهای هیئت تدوین اوستا هربار که اختلاف نظرشان برسر متن یا موضوعی با بن‌بست مواجه میشد آنرا بر ارداویراج عرضه میکردند؛ ارداویراج آنرا درسینه نگاه میداشت و چون روحش درحال

۱- ارداویراج نامه، فصل ۱، بند ۳۳.

دعا و خلسه و نیایشِ او به آسمانها عروج میکرد، حل مسئله را از فره‌وشی زرتشت در آسمانها دریافت میکرد و جوابش را برای هیئت تدوین و تفسیر اوستا میآورد، وآنها برطبق نظر او عمل میکردند.

این کار، هرچه بود و هرشکلی که داشت عاقلانه‌ترین راهی بود که درآن شرائط حساس به داد مؤبدان میرسید و اختلافات مذهبی را به‌کلی از بین میبرد و سبب میشد که آنها بخش اعظم عقائد و آداب و رسوم مذاهب یکدیگر را به رسمیت بشناسند و بعنوان تعالیم زرتشت وارد اوستای نوین کنند. اوستائی که به این ترتیب تدوین و تفسیرشد دربرگیرندهٔ تمام مذاهب ایرانی بود. بعلاوه کلیهٔ اساطیر ایرانی بعنوان داستانهای دینی در این اوستا جمع‌آوری شده بود. این اوستا دائرت المعارفی بود که همهٔ معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلك و قوانین و احکام مدنی و جزائی و حتی فنون جنگی و مسائل روابط بین‌الملل را دربر میگرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنا بر ابواب فقهی آن به **۲۱ نسک** (سوره) تقسیم شد. این اوستا به تعبیری دائرت المعارف دینی ایرانیان بود که برای سه قرن آینده اساس کار حوزه‌های دینی واقع شد.

کاری که هیئت خبرگان تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزشمند بود؛ زیرا یك وحدت دینیِ تمام‌عیار را پایه‌گذاری کرد، و همهٔ مذاهب ایرانی را درهم ادغام کرده یك دین واحد را با نام دین مَزدایَسنا و حاوی کلیهٔ معتقدات ایرانیان، از آذرپرستی گرفته تا مهرپرستی و ناهیدپرستی را در کشور برقرار نمود که برای سیصد سال آینده دین مسلط کشور شد و بعنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

کار ارداویراج هم درحد خود ارزشمند بود؛ زیرا او با شگردهای پسندیدهٔ خودش مانع اختلاف نظر در تدوین اوستا شد و به انسجام آرای فقهی کمك شایانی کرد. پیرامون ارداویراج افسانه‌های بسیاری برسر زبانها افتاد و از او یك شخصیت مقدس شبیه برترین قدیسان جهان ساخت. داستان به معراج رفتن ارداویراج به هدایت و همراهی **سروش مقدس** (که فرشتهٔ مقرب بارگاه الهی بود) و دیدار او از آسمانها و ارواح نیکان و بدانِ پیشینه و مشاهدهٔ عرش وکرسی و ملکوت آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشتگان (اعراف)، و ملاقات با فره‌وشی زرتشت، در یك مجموعهٔ کوچك داستانی/ دینی/ اخلاقی به نام **ارداویراج‌نامه** تحریر شد. در این کتابچه از زبان ارداویراج حکایتهای سفر آسمانیش به شیوهٔ دلچسپی به رشتهٔ تحریر درآورده شد. ارداویراجنامه در حقیقت خویش اخلاقنامهٔ دین مزدایَسنی است که در ربع اول قرن چهارم مسیحی به رشتهٔ تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آنرا مطالعه میکنیم متوجه میشویم که ارداویراج بر مجموعه‌ئی از اصول بسیار عالی اخلاقی و انسانی تأکید داشته است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده، و تعالیم اخلاقی امروزین نیز چندان چیزی برآن نمی‌افزاید. برای آنکه معلوم شود که تعالیم زرتشت تا

چه اندازه انسانساز بوده است، بخشهائی از کتابچهٔ معراجنامهٔ ارداویراج را به تلخیص نقل میکنم.

ارداویراج تصریح کرده که به همراه سروش و آذر به آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، و درآنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بدون اینکه هیچ جسمی یا شکلی را به چشم ببیند (زیرا خدا جسم ندارد و به چشم دیده نمیشود) کلام الهی را از منبع نور شنیده و اهورامزدا به او وحی کرده است که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به عالم انسانها ببرد و برای مردم بازگوئی کند تا به نیکی روی آورند و از بدی بپرهیزند. وی میگوید که وقتی انسان نیکوکاری میمیرد روحش تا سه روز بر بالینش مینشیند و همواره این جملهٔ گاتا را تکرار میکند: خوشا به حال آن کس که سعادت خویشتن را در خوشبخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواهد که برای خویشتن میطلبد. در بامداد روز چهارم، ایمان و اعمال صالحش بشکل دوشیزه‌ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کسی در این جهان ندیده و نخواهد دید در برابرش ظاهر میشود و میگوید که من که چنین زیبا و دلکش و خوشبویم که بوی خوشم همهٔ عالم را فراگرفته است، پندار نیک وگفتار نیک وکردار نیک تو هستم.

ارداویراج در سفر آسمانیش سرزمین همشتگان (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و زمینی هموار بود و جمعی از خلایق در آن گرد آمده بودند که همه یکسان و به یک حالت بودند. به او گفته شد که اینها مردمی هستند که کارهای نیک و بدشان در دنیا یک اندازه بوده است و نه به بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی‌پایانش برخوردار شوند و نه به دوزخ در خواهند افتاد که عذاب بی‌پایان بکشند، بلکه در همین زمین خواهند ماند.

وی درعالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که مثل اختران میدرخشیدند و تاجهای درخشنده برسر داشتند و برروی تختهای زرین آرمیده بودند؛ و به وی گفته شد که اینها در عین اینکه در زندگی‌شان مَزدایَسنا نبوده‌اند، و نه نماز خوانده نه گاتا را تلاوت کرده و نه شاه شده‌اند، و نه ازدواج با محارم کرده‌اند، ولی کارهای نیک انجام داده‌اند و بسبب آنکه پندار وگفتار و رفتار نیکو داشته‌اند به این مقام نائل آمده‌اند. سپس ارداویراج را به عالم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیک است. او در این عالم نیز مردمی را مشاهده کرد که مثل ماهتاب درخشنده بودند، و به اوگفته شد که اینها نیز نیکوکارانی هستند که مَزدایَسنا نبوده‌اند و نماز نخوانده وگاتا را تلاوت نکرده‌اند و ازدواج با محارم را انجام نداده‌اند، ولی بسبب آنکه در دنیا نیکوکار بوده‌اند به چنین مقامی دست یافته‌اند و از همه‌گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به سر خواهند برد. بعد ازآن ارداویراج را به عالم خورشید که عالم کردار نیک و اعلی علیین است بردند. وی درآنجا ارواح شاهان و فرمانروایان عادل و نیکوکردار را دید که مثل خورشید میدرخشیدند و بر تختهای زرین نشسته بودند

و تاجهای زرین جواهرنشان برسر داشتند.

سپس ویرا درمقامهای مختلف بهشت گردش دادند، وگروههای بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که بسبب اطاعت از شوهر و حفظ ناموس و به سبب قناعت در خانه و پندار نیک وگفتار نیک وکردار نیک وارد بهشت شده بودند و رختهای زیبای گرانقیمت و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که بسبب آنکه آب و آتش را نیالوده بودند و از درخت و گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورامزدایند به نیکی رفتار کرده بودند وارد بهشت شده بودند. نمازگزاران و عبادتکاران و مزداپرستان همه در جاهای مختلف بهشت بودند. مردانی در بهشت بودند که دردنیا متون دینی را ازبر کرده مراسم دینی را طبق دستور خدا رهبری کرده بودند. جنگاوران و سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزانی که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندانی که دردنیا صنعتها ساخته بودند و پندار وگفتار وکردار نیکو داشتند، چوپانانی که در دنیا چارپایان وگوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیب گرگ و دزد و درنده و سرما وگرمای شدید حفظ کرده به موقع به آنها آب وگیاه داده بودند، کسانی که جانوران درنده وگزنده را دردنیا کشته بودند تا مردم ازگزند آنها در امان باشند، دهکانان و دهدارانی که زمینها را آباد و پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پربار و باغستانها را پرثمر کرده بودند، آموزگاران و مدرسان و مربیان، میانجی‌هائی که همواره دردنیا درتلاش ایجاد صلح و از بین بردن اختلافات مردم بودند، ... همهٔ اینها را ارداویراج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از نعمتهای بیکران برخوردار میشدند.

بعد از آن ارداویراج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناک و عذاب شدید و در آتش سوزان و سرمای سوزناک و در میان انواع درندگان وگزندگان دیوشکل گرفتار بودند. او ستمگرانی را دید که در سرمای سوزان رنج میبردند وگزندگان و درندگان آنها را نیش میزدند و میدریدند و پندار وگفتار و رفتار بد هرکدامشان بشکل یک زن دیوشکل بدچهره و مهیب و هولناک که به زشتی او هیچ موجودی درجهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و اورا آزار میداد و میگفت: یادت هست که وقتی میدیدی کسی خدا را عبادت میکرد و مواظب آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت میکرد وکارهای نیک انجام میداد، تو بد میکردی؟ یادت هست که وقتی میدیدی کسی به دیگران نیکی میکند و اورا در خانه‌اش مهمان میکند و غریبان و راهگذران را به خانه‌اش میبرد و نان میخوراند و درپناه میگیرد و هدایا به دیگران میبخشد، تو درب خانه‌ات را برروی مهمان و مسافر و راهگذر میبستی تا کسی برتو وارد نشود و مهمانت نگردد؟. ارداویراج مردی را مشاهده کرد که اژدهائی از مقعدش فرو میرفت و از دهانش بیرون میآمد و هزاران مار وکژدم از سر و

رویش بالا میرفتند و او را میگزیدند و نیش میزدند. به او گفتند که این مرد در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده است که مردی با او آمیزش جنسی کند. مردی را دید که همواره پوست ازسرش برمیکشیدند، و او در این شکنجه درد میکشید. به او گفتند که این مرد در حیاتش یک انسان بیگناه را به قتل رسانده است. مردی در دوزخ همواره از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون میکرد و پوست سر و روی خود را با چنگالش برمیکند. این مردی بود که درحیاتش پشت سر مردم حرف میزد و میان مردم اختلاف میافکند. مردی را به ارداویراج نشان دادند که سطلی و میزانی در دست داشت، همواره سطل را ازخاک و خاشاک پر میکرد و به میزان میزد و میخورد، و این کار را پیوسته ادامه میداد. به ارداویراج گفتند که این مرد در دنیا سوداگری میکرده و پیمانه و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروش کالا به مردم گول میزده وگندم را با خاک و شراب را با آب مخلوط میکرده تا وزنش زیاد شود، و گرانفروشی میکرده است. حاکم ستمکاری را دید که دردنیا مردم را به ناحق مجازات میکرده است و اکنون در میان دوزخ آویزان بود و مارها و انواع جانوران وحشی همواره به اوحمله میکردند و آزار میدادند. قاضی رشوه‌گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه‌اش افکنده شده بود و دهها درنده ویرا پاره پاره میکردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. کسی را مشاهده کرد که برروی تخت خارداری که همه‌جایش را خارهای تیز فراگرفته بود خوابانده بودند و این خارها بر پوستش فرو میرفتند و در این حال هزاران مار وکژدم و دیگر جانوران گزنده اذیتش میکردند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به نیازمندان بیتوجهی کره بود و اندوخته‌اش را رها کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری بر دهانش نیش میزد. به او گفتند که این مرد عادت به دروغگوئی داشته است. مردی که دردنیا مزد کارگران را سر موقع نمیپرداخت و در پرداخت آن تأخیر میکرد در دوزخ مشغول خوردن لاشهٔ انسان مرده بود. شخص دشنام‌دهنده و بدزبان را دید که کوهی را برپشتش میکشید و در سرما وگرمای شدید راه میرفت. کسی که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی که با سخنان بیهوده‌اش سبب بیحرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی که با دادن گواهی ناحقش حقی را از دیگری ضایع کرده بود، انسان شهوترانی که در راه برآوردن امیال نفسانیش دست به‌کار ناشایسته زده بود، شخص حریصی که برای جمع آوردن مال از راه حرام کوشش به‌کار برده بود، کسی که نشانهٔ زمین کسی دیگر را جابجا کرده بود تا بخشی ازآن زمین را تصرف کند، مأمور مالیاتی که با پیمایش غلط زمینهای کشاورزی مالیات سنگین برصاحب مزرعه‌ئی بسته بود، ومردی که پیمان‌شکنی کرده بود، همهٔ اینها در عذابهای گوناگون دوزخ شکنجه میشدند و این شکنجه‌ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمیشد. ارداویراج زنانی را دید که درمیان آتش از نوک پستانهایشان آویزان بودند و مار وکژدم به تنشان نیش میزدند. به او گفتند که

اینها زنانی‌اند که در دنیا نسبت به شوهرانشان بیتوجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده تن به زنا داده بوده‌اند. زنی را دید که همواره جامهای مالامال از مخلفات بدبو وگندیدهٔ شکم و معدهٔ مردان را به خوردش میدادند و او شیون میکرد و شکنجه میشد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب‌تنی کرده وآب را آلوده کرده است.

در ارداویراجنامه موضوعی به چشم میخورد که در هیچ دین دیگری جز دین مزدایَسنی وجود ندارد. ارداویراج که خود یک مغ بلندپایهٔ مَزدایَسنا است تصریح میکند که روح کسانی را در بهشت دیده است که مَزدایَسنا نبوده‌اند ولی در دنیا نیکوکاری پیشه کرده بوده‌اند، و پندار وگفتار و رفتارشان نیکو بوده است و به همین سبب وارد بهشت شده‌اند. معنای این گفته آنست که اساس نیکی و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بلکه در پندار وگفتار و رفتار نیکو است، و کسیکه در اینها نیک باشد، هر عقیده‌ئی که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت. مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مَزدایَسنا را با عقاید دینی در ادیان سامی که هرکس پرستندهٔ خدای آن دین نباشد حتما به دوزخ خواهد رفت و در عذاب جاودانه خواهد زیست، و هرکار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز برباد خواهد رفت. همین جنبه از تعالیم زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را به وجود آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصائل نیکو در انسانها است. اینکه در اشعار عرفانی فارسی اینهمه از دیر و کنشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که انسان یا نیک است یا بد است؛ و نیک هر دینی که داشته باشد نیک است، و بد هر دینی که داشته باشد بد است.

از شگفتیهای تاریخ آنکه اقدام دولت ایران برای تدوین متن فقهی رسمی واحد و مورد توافق همگان درآستانهٔ تغییر دین قیصر **کنستانتین** از بت‌پرستی به مسیحیت و رسمیت یافتن آئین مسیح در دربار روم انجام میگرفت. این واقعه که کمتر از ده سال پس از تدوین دوبارهٔ اوستا به وقوع پیوست در ایران بازتاب بسیار قابل توجهی یافت، و سبب شد که مغان زرتشتی بیش از پیش در راه وحدت مذهبی حرکت کنند و هرگونه اختلافات را کنار نهند و در تقویت دین و دولت بکوشند. زیرا اکنون دیگر خطر بسیار جدی‌تر ازگذشته بود و اگر ایرانیانْ بروقتْ احتیاطات لازم را به عمل نمیآوردند، چون در هر زمانی احتمال لشکرکشی امپراطور وجود داشت، اگر چنین واقعه‌ئی اتفاق می‌افتاد رعایای مسیحی ایران که آرامی‌های میانرودان بودند به سربازان جهادگر امپراطور برضد دولت خودشان بدل میشدند و مخاطرات ایرانستیز دوچندان میشد. خوشبختانه کنستانتین که دین مسیح را رسمیت داد خود گرفتار مشکلات داخلی ناشی از همین تغییردین و مخالفت بزرگان روم گردید که بیش از یازده سال

اورا به خود مشغول داشت، و فرصت نیافت که به نقشهٔ لشکرکشی به ایران جامهٔ عمل بپوشاند. او از سال ۳۲٤ که دین مسیح را اتخاذ کرد و بعنوان امپراطور بلامنازع روم قدرتش را تثبیت کرد در تلاش زمینه‌سازی برای اقدام ضد ایرانی بود، و جاسوسان او در ایران دست به کارهای نابخردانه‌ئی میزدند که دولت ایران را برضد مسیحیان آرامی که رهبرانشان خودشان را هوادار روم میدانستند تحریک میکرد و موجبات تضییق و فشار برآنها را به وجود میآورد و در این میان تر و خشک باهم میسوختند. اما گرفتاریهای داخلی در اروپا به کنستانتین امکان نمیداد که نقشهٔ ایرانستیزانهٔ خویش را به مرحلهٔ اجرا بگذارد، و هنگامی درصدد حمله به خاک ایران افتاد که عمرش به سر رسیده بود. او در سال ۳۳۷ آمادهٔ حرکت به سوی ایران بود که اجل مهلتش نداد و در همان گیر و دار درگذشت.